ادامه از صفحه ۹

یاد آر ز شمع مرده، یاد آر

وی در پاریس با علامه محمد قزوینی معاشر بود، سپس به سوییس رفت و در «یوردن» سوییس نیز سه شماره از «صوراسرافیل» را به کمک میرزا ابوالحسن‌خان پیرنیا (معاضدالدوله) منتشر کرد. آنگاه دوباره به استانبول رفته و با مساعدت جمعی از ایرانیان ترکیه روزنامه‌ای به نام «سروش» به زبان فارسی انتشار داد. پس از اینکه مجاهدین تهران را فتح کردند و محمدعلی شاه خلع شد، دهخدا از تهران و کرمان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و با درخواست سران مشروطیت از عثمانی به ایران بازآمده و به مجلس شورای ملی رفت. در دوران جنگ بین‌المللی اول که از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی به طول انجامید، دهخدا در یکی از روستاهای چهارمحال و بختیاری منزوی بود و پس از جنگ به تهران بازگشت و از کارهای سیاسی کناره گرفت و به خدمات علمی، ادبی و فرهنگی مشغول شد و مدتی ریاست دفتر (کابینه) وزارت معارف، ریاست تفتیش وزارت عدلیه، ریاست مدرسه علوم سیاسی و سپس ریاست مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی تهران به او محول شد تا اینکه سه، چهار روز قبل از شهریور ۱۳۲۰ و خلع سلطنت رضاخان از ریاست آنجا معزول شد و از آن زمان تا پایان حیات بیشتر به مطالعه و تحقیق مشغول بود.

دهخدا شعر «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» را در یادبود میرزا جهانگیرخان شیرازی، مدیر روزنامه صوراسرافیل سرود. دهخدا در سال ۱۳۲۴ میلیون‌ها فیشی را که در تهیه لغت‌نامه فراهم کرده بود توسط مجلس شورای ملی به ملت ایران هدیه کرد و مجلس نیز قانونی را تصویب کرد که این میراث عظیم چاپ شود و موسسه‌ای نیز به نام لغت‌نامه دهخدا برای مدیریت کار چاپ لغت‌نامه و ادامه راه دهخدا تاسیس شود. مدتی بعد از تصویب طرح چاپ لغت‌نامه در مجلس شورای ملی، دهخدا فوت کرد و از آن زمان به بعد کار هماهنگی و مدیریت لغت‌نامه به وصیت خود

دهخدا برعهده دکتر محمد معین گذارده شد. او که خود در ادبیات فارسی تبحر فراوان داشت و کتاب فرهنگ فارسی شش جلدی معین از آثار گرانبهای اوست به خوبی از عهده ادامه این کار خطیر بر آمد. پس از فوت دکتر معین نیز این کار به وسیله دکتر سیدجعفر شهیدی، ابوالحسن شعرایی، دکتر دبیرسیاقی و دیگران دنبال شد و به پایان رسید. تا زمانی که دهخدا زنده بود ۴۲۰۰ صفحه از لغت‌نامه تهیه شده بود، در حالی که لغت‌نامه‌ای که امروز وجود دارد در ۵۰ جلد و ۲۶ هزار صفحه به چاپ رسیده است. به غیر از لغت‌نامه که بزرگ‌ترین و پرارزش‌ترین اثر دهخداست او کتاب‌های دیگری را نیز تالیف کرده است. باارزش‌ترین کتاب دهخدا پس از لغت‌نامه کتاب امثال و الحکم است. کتاب امثال و الحکم کتابی است که در آن همه ضرب‌المثل‌ها، حکمت‌ها، آیات قرآن، اشعار، اخبار و احادیثی که در زبان فارسی مصطلح هستند، جمع‌آوری شده است.

خلاقیت در سیاست، روزنامه‌نگاری، تحقیق و تتبع ادبی، نثرنویسی، شعر و درک و فهم مسایل فرهنگی و اجتماعی و خصوصیات انسانی و اخلاقی از دهخدا شخصیت ممتاز و متمایزی ساخته است. او از میان خیل گسترده‌ای از نویسندگان و فرهیختگان دوره مشروطیت در راه مبارزه با استبداد و فعالیت فرهنگی و ادبی ثابت قدم‌تر بود. آنجا که از وطن‌پرستی و فداکاری در راه استقرار حکومت مشروطه گفت‌وگو می‌شود، نام دهخدا در همان سطرهای نخستین به میان می‌آید. دهخدا پرورده انقلاب مشروطیت بود و در عرصه انقلاب با طنز گزنده‌اش فریاد فضاحت مستبدان را بر سر کوی و بازار می‌کوبید. شخصیت دهخدا دو وجه مکمل داشت: یکی استوار و قائم در برابر استبداد محمدعلی شاهی و دوم پیر و فرتوت و خسته در زیر بار دانش و فرهنگ. دکتر محمد معین آخرین دیدارش با دهخدا را که دو روز قبل از فوت وی بوده است، چنین شرح می‌دهد: «روز پنجم اسفند ۱۳۳۴ با یکی از دوستان به عیادت استاد رفتم. چراغی بود که رو به خاموشی می‌رفت. پس از چند دقیقه رو به من کرد و گفت: «که مپرس» و پس از لحظه‌ای بار دیگر گفت «که مپرس» ذهنم متوجه غزل حافظ شیرین‌سخن شد. پرسیدم آیا منظور شما غزل حافظ است؟ گفت آری. دیوان حافظ را برداشتم و غزل را خواندم. درد عشقی کشیده‌ام که مپرس... سراپا گوش بود و سر خویش حرکت می‌داد. گویی این غزل خواجه عرفان آینه تمام‌نمای عمر او بود. دو روز بعد (هفتم اسفند ۱۳۳۴) استاد دهخدا در همان اتاق چشم بر جهان فرو بست.» دهخدا در ۷۷ سالگی پس از عمری خدمت به سیاست و فرهنگ و علم و ادب ایران در خانه مسکونی خویش واقع در خیابان ایرانشهر تهران به رحمت ایزدی پیوست و پیکرش در ابن‌بابویه و در مقبره خانوادگی مدفون شد.

منابع:

- معرفی و شناخت علی‌اکبر دهخدا، مرادی کوچی و اسماعیلی گلهرانی، نشر قطره، ۱۳۸۲.
- سایت Yadyar. ir

مصدق در سال‌های مرگ نمادین

تبعید تا مرگ

محمود فاضلی

مصدق پس از محاکمه و از ۱۳ مرداد سال ۱۳۳۵ به احمدآباد (ساوجبلاغ) تبعید شد تا واپسین سال‌های حیاتش را زیر نظر ماموران ساواک در باغ کوچکی که ملک شخصی‌اش بود، بگذراند. دولت، مصدق را دو هفته زودتر از انقضای محکومیت از زندان خارج کرده و به احمدآباد فرستاده بود. در ابتدای ورود مصدق به قلعه احمدآباد مقامات حکومتی توصیه می‌کنند که برای مراقبت و در ظاهر تامین جانی او چند مامور در آن بگمارند. مصدق زیر بار نمی‌رود و چند روز بعد یک گروه از ماموران وابسته به دستگاه به احمدآباد هجوم می‌برند و این بهانه‌ای می‌شود تا ماموران امنیتی حضور پایدار خود را در آنجا توجیه کنند. پس از آن ملاقات او با اهالی قطع می‌شود و کسی جز بستگان درجه اولش اجازه ملاقات با او را نمی‌یابند. به ندرت از ساختمان بیرون می‌آمد و به ندرت می‌گذاشت کسی پیش او برود.

این سال‌ها را یکسره در انزوا و تنهایی گذرانده بود؛ مثل همیشه دور از خانواده و همسرش. دلمشغولی‌های او در این مدت رسیدگی به وضعیت بیمارستان نجمیه، یادگار مادرش و اداره املاک و اراضی احمدآباد بود. اوقات خود را به قدم زدن در داخل قلعه اربابی، گفت‌وگو با دهقانان، خواندن نشریات پزشکی و معالجه بیماران روستایی می‌گذراند. دیدار خانواده تنها به روزهای جمعه محدود می‌شد؛ رخدادی که وجود پیرمرد را سرشار از شور و شعف می‌کرد. گله مصدق از شرایط تبعید در بسیاری از نامه‌های او به چشم می‌خورد. در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد: «کماکان در این زندان ثانوی به سر می‌برم. با کسی حق ملاقات ندارم و از محوطه قلعه نمی‌توانم پا به خارج بگذارم.» به دکتر سعید فاطمی می‌نویسد: «از این قلعه نمی‌توانم خارج شوم و با کمتر کسی مکاتبه می‌کنم، برای اینکه دفعه دیگری دچار تعقیب و محاکمه نشوم اکنون متجاوز از ۵۰ سرباز و گروهبان اطراف بنده هستند که اجازه نمی‌دهند با کسی ملاقات کنم غیر از فرزندانم، خواهانم هرچه زودتر از این زندگی رقت‌بار خلاص شوم». از لحن نامه‌های پرشمارش در این ایام، می‌شود به‌خوبی طعم تلخ تنهایی و ناامیدی را حس کرد. مصدق این ایام را چنین توصیف می‌کند: «از تنهایی رنج می‌کشم، فصل تابستان اغلب در خارج عمارت بودم و هرکس می‌آمد چند کلمه با او حرف می‌زدم ولی در این فصل زمستان، که هوا سرد است، در اتاق می‌مانم و بسیار بد می‌گذرد. کسی را هم نتوانستم پیدا کنم که مورد اعتماد باشد و با او حرف بزنم. از روی حقیقت، دیگر نمی‌خواهم زنده باشم.»

نامه‌های فراوانی در سال‌های تبعید در احمدآباد از او به جا مانده است که در حکم اسناد تاریخ سیاسی معاصر هستند. او انبوه مکاتبات و نامه‌های ارسالی از داخل و خارج از کشور را بایگانی نمی‌کرد زیرا به زعم او ممکن است روزی به دست ناکسان افتد و نویسنده را مورد پرسش و سوال قرار دهند. مکاتبات دکتر مصدق که تنها وسیله مراوده او با دنیای بیرون بود برای دستگاه امنیتی غیرقابل تحمل بود. بنابراین سعی در محدود کردن او به عناوین مختلف داشتند. پسرش در این خصوص چنین می‌گوید: «حدود شش ماه پس از اقامت در احمدآباد روزی مولوی رییس سازمان امنیت تهران، رییس ساواک کرج را نزد پدر فرستاد و پیغام داده بود که حق ندارد با هیچ کس، حتی ساکنان احمدآباد ملاقات داشته باشد. مکاتبه و نامه‌نگاری را هم ممنوع کرده بود. سرهنگ یاد شده هر روز عرصه را بر او تنگ‌تر می‌کرد. شکل‌گیری جبهه ملی دوم، به‌ویژه باب مکاتبه را با رهبران جبهه باز کرده و آنها را به تشکیل ائتلافی گسترده فراخوانده بود.»

وی در خاطره دیگری چنین نقل می‌کند: «زمانی که مصدق به اقامت اجباری در احمدآباد محکوم شد، جز بستگان بسیار نزدیک او هیچ کس اجازه ملاقات با وی را نداشت. اگر از دوستان و نزدیکان کسی می‌خواست با وی دیدار کند، باید اجازه کتبی از ساواک و مراجع دولتی دریافت می‌کرد و این مشکل بزرگی برای دوستان او به وجود آورده بود. به یاد دارم یک روز جمعه که من در خدمت پدر در احمدآباد بودم، هنگام ظهر یکی از محافظان مر از اتاق صدا زد و به در قلعه برد. در آنجا من عده‌ای از یاران مهندس بازرگان را دیدم که مامور محافظ و ژاندارم‌ها آنان را روی یک نیمکت در کنار هم نشانده بودند. یکی مرحوم رحیم عطایی بود و یکی هم منصور عطایی وزیر کشاورزی مصدق. این عده برای ملاقات و دیدار مصدق به احمدآباد آمده بودند. اما ژاندارم‌ها به دلیل اینکه آن دو اجازه ورود از ساواک تهران نداشتند، مانع ورود آنان شده بودند. این عده برای گریز از دست محافظان از بیراهه به احمدآباد آمده بودند، با این تصور که در جلو در قلعه دیگر محافظی نیست.» تنهایی، ناامیدی و نگاه تیره به اوضاع نه محصول روزهای تبعید که ویژگی جدایی‌ناپذیر زندگی و شخصیتی مصدق بود. حتی می‌توان معدود روزهای خوش سرشار را جزیره‌هایی کم‌شمار در گستره تلخی‌ها و ناملایمات زندگی او دانست. همین تعارضات، خواست‌ها و احساسات بود که مجال زیست رضایتمندانه را از وی می‌گرفت. خودش بارها گفته بود که هیچ‌گاه به این زندگی پرمشقت دل نبسته و همیشه مرگ خود را از خداوند آرزو کرده

در مراسم خاکسپاری مصدق به جز بستگان و خویشاوندان نزدیک و چند نفر از یاران وفادار کسی شرکت نکرد. دکتر یدالله سحابی شخصا با کمال محبت و علاقه پدرم را در کنار نهر احمدآباد غسل داد و دیگران قبر ایشان را آجرچینی کرده و حضرت آیت‌الله زنجانی بر جسد ایشان نماز میت گزارد

است. بیماری و مشکلات روحی‌اش، محصول این شرایط و نیز مرگ پدر بود. این تعارضات سال‌های زندگی وی را نیز از همان ایام به دوپاره تقسیم می‌کرد؛ سال‌های سرزندگی و فعالیت در حوزه سیاسی و روزهای انزوا و گوشه‌نشینی. مصدق اگرچه زندگی در آرامش و فارغ از تلاطمات سیاسی را دوست داشت و به آن راضی بود، اما نمی‌توانست جاذبه‌های زندگی سیاسی و درخشش و محبوبیت برآمده از آن را نیز یکسره کنار بگذارد.

سه سال حبس را تحمل کرد و عفو شاهانه را نپذیرفت. مرگ همسرش در ۱۳۴۴ ضربه‌ای دیگر بر فضای روحی تیره او بود. یک‌سال بعد سرطان کام دهان و بی‌احتیاطی پزشک درمانگر در استفاده از اشعه، سوختگی مخاطات و خونریزی دستگاه گوارش او را به دنبال داشت. در آبان ۱۳۴۵ وقتی از سوی پزشکان معالج مشکوک به بیماری سرطان فک تشخیص داده شد با اجازه‌ای که پروفسور عدل از شاه گرفته بود به تهران و به منزل پسرش انتقال داده شد تا در بیمارستان نجمیه مورد مداوا قرار گیرد. فرزندش غلامحسین مصدق کسالت پدر را چنین به یاد می‌آورد: «زمانی که مرحوم پدرم در احمدآباد کسالتی پیدا کرد ما مجبور شدیم او را به تهران و بیمارستان نجمیه آوریم. من از دولت وقت تقاضا کردم که اجازه دهید او را به خارج ببریم. وقتی پدرم از موضوع مطلع شد بسیار عصبانی شد و به من پرخاش کرد که تو حق چنین تقاضایی را نداشتی. شما اطبا مردم را مسخره کرده‌اید اگر لیاقت معالجه بیمار را ندارید، پس چرا طبابت می‌کنید. شما مردم را گول می‌زنید، بیماری‌ام هرچه باشد، باید در اینجا معالجه شوم. یا می‌مانم یا می‌میرم. خون من هیچ‌گاه رنگین‌تر از مردم ایران نیست. اتفاقا دولت هم اجازه نداد و گفت می‌توانید طبیب از خارج بیاورید، اما دکتر مصدق را نمی‌توانید از کشور خارج کنید. پیش از همه به شاه خبر رسیده بود که کار پیرمرد تمام است. وی در نیمه شب ۱۳ اسفند به بی‌هوشی رفت و در سحرگاه در بیمارستان نجیمه تهران درگذشت و پیکرش در احمدآباد مدفون شد. آخرین وصیتش دفن شدن در کنار شهدای ۳۰ تیر در ابن‌بابویه بود، همان‌هایی که خود را مسوول جان‌باختن آنان می‌دانست. شاه نگران از تبعات این واقعه با آخرین درخواست مصدق موافقت نکرد تا مدفن او همانند زندگی‌اش در تنهایی احمدآباد قرار بگیرد. در وصیتنامه خود نوشته بود که به هیچ‌وجه برایش مجلس ختم و تشییع جنازه گرفته نشود.»

احمد مصدق فرزند مصدق روز فوت پدر را چنین شرح می‌دهد: «ایشان را در هوای سرد زمستان و در موقعیت بسیار ناراحت‌کننده به خاک سپردیم. در این مراسم به جز بستگان و خویشاوندان نزدیک و چند نفر از یاران وفادار کسی شرکت نکرد. دکتر یدالله سحابی شخصا با کمال محبت و علاقه پدرم را در کنار نهر احمدآباد غسل داد و دیگران قبر ایشان را آجرچینی کرده و حضرت آیت‌الله زنجانی بر جسد ایشان نماز میت گزارد. این منظره و صمیمیت و وفاداری آن هم در آن روزهای اختناق که بردن نام مصدق گناهی نابخشودنی بود، نشانه‌ای از جوانمردی و بزرگواری دوستان و یاران وفادار پدرم بود که هیچ‌گاه من و تمام افراد خانواده مصدق فراموش نمی‌کنیم.» محمدمهدی جعفری که در آن ایام در زندان به سر می‌برد، خاطره خود را از فوت مصدق چنین شرح می‌دهد: «دکتر سحابی توانست خودش را به احمدآباد برساند و حتی مراسم غسل و کفن و دفن دکتر مصدق را شخصا عهده‌دار شد. در زندان وقتی خبر دکتر مصدق به ما رسید همه سوگوار شدیم. ما در زندان مجلس ختم باشکوهی برای آن مرحوم برگزار کردیم. شاید مجلل‌ترین مجلس ختمی که برای دکتر مصدق در ایران برگزار شد، در زندان شماره چهار قصر بود. در این مراسم مهندس بازرگان درباره زندگی و مبارزات دکتر مصدق سخنان جالبی ایراد کرد. مرحوم طالقانی نیز مراسم دعا برگزار کردند.»

منابع:

- آشوب، مطالعه‌ای در زندگی و شخصیت دکتر مصدق، احمد بنی جمالی، نشر نی، ۱۳۸۶.
- معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق، جعفری‌قنواتی، نشر قطره، ۱۳۸۰.
- همگان با آزادی، محمدمهدی جعفری، سیدقاسم یاحسینی، انتشارات صحیفه خرد، ۱۳۸۹.

تاریخ‌نگاران-۱۱

ثابت ابن سنان
طبیبی حاذق و مورخی بنام

فرزانه صدیقی

■ ابوالحسن ثابت ابن سنان، از دیگر دانشمندان بنام قرن چهارم است که از احوال و زندگانی او اطلاعات کاملی به یادگار نمانده و گزارش‌هایی که از او نقل می‌شود، بیشتر به نقل قول‌هایی متکی است که در آثار ابن جلجل، قطفی و ابن ابی صبیعه آمده و مابقی تذکره‌نویسان نیز عینا گفته‌های آنها را تکرار کرده‌اند. اگرچه از زندگانی و تاریخ دقیق تولد او اطلاعات زیادی در دست نیست اما می‌توان به این وجه مهم اشاره کرد که از خاندان صائبیان حران بوده و جدش به نام ثابت بن قره از منجمان مشهور دربار عباسی و رییس خاندان صائبین بوده و پدرش ابوسعید سنان ابن ثابت نیز در ریاضیات و هندسه و پزشکی مهارت داشت که پس از مدتی به ظاهر اسلام آورد اما گویا به مذهب اجداد خود باقی ماند و با چنین پشتوانه‌ای بود که ابوالحسن هم توانست دانا به علوم گوناگونی چون فلسفه و هندسه و ریاضی و طب شود اما نکته قابل توجه آن است که به دلیل تخصصی که در طبابت داشت، توانست در دربار عباسی طبیب مخصوص خلفایی چون متقی، مستکفی و مطیع شود و در سال ۳۱۳ ابوالقاسم خاقانی وزیر خلیفه مقتدر او را به ریاست بیمارستانی در بغداد منصوب کرد.

با تمامی این اوصاف نباید از یاد برد که ثابت مورخی توانا هم بود و همان‌گونه که ابن ندیم متذکر شده او اثری در تاریخ به‌نام التاریخ تالیف کرده و قطفی نیز تاکید کرده که از این کتاب مفصل‌تر در تاریخ خلفای عباسی کتابی نوشته نشده اما متاسفانه این اثر امروزه موجود نیست. التاریخ با حوادث سال ۲۹۵، یعنی خلافت مقتدر (۳۲۰- ۲۹۵)، آغاز شده و با حوادث ۳۶۳ پایان یافته بوده است. ثابت ابن سنان در این کتاب به رویدادهای مهم سیاسی ـ اجتماعی، نظیر فتنه عبدالله بن مُعتَز در سال ۲۹۶، اعلان دعوت حلاج در سال ۲۹۹، آغاز تحرکات قرامطه در سال ۳۱۵ و فتنه شَلمَغانی و اعدام او در ۳۲۲ سال پرداخته و به اخبار ادیبان، وزیران و امیران توجهی خاص داشته است. با توجه به دانش و مهارت مولف در طب، این کتاب از جهت تاریخ پزشکی و طرح برخی مسایل این علم و بعضی پدیده‌های شگفت عصر، مانند انسان‌های عجیب‌الخلقه، نیز قابل توجه بوده است. ماخذ ثابت ابن سنان در تالیف التاریخ، گذشته از مشاهدات شخصی و اسناد و مدارک موجود در دربار خلفا، اطلاعاتی بوده که شاهدان عینی و افراد موثق، از جمله پدرش، گرد می‌آورده‌اند.

مروری بر توطئه ترور دکتر مصدق در اسفند ۱۳۳۱

ضیا مصباح

با استفاده از تجربیاتی که در مدت بیش از دو سال حکومت مصدق و نحوه برخورد او با اقدامات مخالفان به دست حکومت شاه آمده بود، به‌خصوص قیام ۳۰ تیر و با شناخت کامل از اوضاع و موقعیت جامعه، توطئه‌گران برنامه کار را به نحوی تنظیم کرده بودند که به تصور خود این رهبر ملی راه فراری از این توطئه نداشته باشد.

در مورد توطئه نهم اسفند دکتر مصدق در کتاب خاطرات و تالمات خود چنین می‌گوید:

«حوادث اخیر معلول یک سلسله تحریکات و دسایسی است که هر روز به نوعی جلوه‌گر شده و هدف آنان عقیم ساختن نهضت ملی ما می‌باشد. در طول یک‌صد و پنجاه سال اخیر در این مملکت با کسانی که به حمایت منافع وطن خویش برخاسته‌اند با حربه‌های گوناگون مبارزه کرده و هر یک را به نوعی از میان برده‌اند، کسانی که با هدف این دولت و مسوولان آن مطلع هستند، می‌دانند که انگلستان در اجرای برنامه استعماری خود برای مایوس کردن اینجانب همواره دسایسی را به کار برده تا موجبات سقوط کابینه را فراهم سازد. مشکلات و محظوراتی که در دوره پنجم و ششم مجلس برای انجام وظیفه داشتم منجر به ۱۴ سال تحت نظر و مراقبت شهربانی و دهنشینی و بالاخره حبس در زندان بیرجند گردید. در یکی از روزهای اول نخست‌وزیری وقتی که از کاخ شاه خارج می‌شدم ناگهان دو نفر خانم که یکی از آنها بچه به بغل بود جلو اتومبیل آمدند و آن را متوقف ساختند، بلافاصله مامورین نخست‌وزیری آنها را دستگیر و مورد بازجویی قرار دادند و آنان نتوانستند دلیل موجهی برای کار خود بیاورند، این سبب شد برای مدتی مجلس را محل توقف اتومبیل خود قرار دهم و از عبور و مرور در خارج پرهیز کنم.

بار دیگر در روز ۳۰/۹/۲۳ هنگام تشکیل جلسه علنی مجلس عده‌ای از اراذل را به عنوان تماشاچی به سالن مجلس آورده بودند تا زمانی که در معیت هیات دولت وارد شویم فریاد زده ایجاد اخلال کنند، چون این خبر به من رسید از رفتن به جلسه خودداری نمودم. در همان زمان یکی از نمایندگان مخالف دولت و نفر دیگر در حمایت دولت صحبت کردند و کار به جار و جنجال کشید. در این میان مخالفان در نطق‌های خود بسیار توهین‌آمیز صحبت کرده و من همه را تحمل نمودم. قطعا هدف این بود که مرا به کلی از خدمت مایوس نموده و به کناره‌گیری وادار شوم ولی چون هدفی بالاتر داشتم به گفته‌ها توجه ننموده و به کار ادامه دادم.

همه می‌دانند که در دوره شانزدهم اقلیت مخالف دولت در مجلس، با ملکه مادر و اشرف در مراوده بوده و به جای اینکه اوقات دولت صرف امور اساسی بشود تلف می‌گردید، البته عملیات نمایندگان مخالف دولت و تحریکاتی که می‌شد به اطلاع شاه می‌رسید.

وقایع ۹ اسفند نمونه جدیدی از همین دسیسه‌ها بود و ملت بیدار ایران کاملا به حقیقت امر واقف بود و نگذاشتند که این دولت در آن زمان با شکست مواجه شود. در توطئه نهم اسفند شاه و لوی هندرسن سفیر آمریکا در تهران هر یک نقشی بر عهده داشتند و این از موارد نادری است که برای قتل نخست‌وزیر دو مقام ارشد بالاتفاق در طراحی دخالت و بر اجرای آن نظارت و هر یک مسوولیت قسمتی از برنامه را به دست گیرند.»

برای آنکه دکتر مصدق به دست جمعیتی که برای ممانعت از سفر شاه جلو کاخ اجتماع کرده بودند به قتل برسد لازم بود قبل از اجتماع وارد کاخ شوند. اگر دکتر مصدق در هنگام آمدن به کاخ با جمعیت مواجه می‌شد بدون شک این برنامه عملی نمی‌گردید و لازم بود در موقعی که جمعیت به میزان کافی رسیده این ترور صورت گیرد، تا فردی که مرتکب آن شده و پرونده مربوط به آن دچار ابهامات بسیاری باشد و قابل رسیدگی و قابل تعقیب به نظر نرسد.

ساعت هشت روز نهم اسفند حسین علاء وزیر دربار راجع به حرکت شاه با نخست‌وزیر مذاکره کرد و قرار شد که ساعت یک و نیم بعد از ظهر کابینه برای صرف ناهار به کاخ بروند تا در موقع حرکت شاه تشریفاتی صورت گیرد، این دیدار با تغییراتی ساعت ۱۲ انجام شد و اهمیت موضوع در این بود که اگر ساعت ۱/۳۰ ملاقات انجام می‌شد جمعیت که برای از بین بردن شادروان دکتر مصدق مقابل در کاخ جمع شده بودند، کار خود را تمام می‌کردند. مصدق می‌گوید در آن روز بعد از دیدار با سفیر آمریکا که به تقاضای او انجام شد، هنوز به در کاخ نرسیده بودم که صدای جمعیت در خیابان مرا متوجه نمود که نباید از آن در خارج شوم.

مقصود از توطئه این بود عده‌ای که آنجا جمع شده بودند موقع خروج مرا از بین ببرند چون می‌خواستم شاه را «به نظر آنان» از مملکت خارج کنم، چنانچه این کار صورت می‌گرفت مراسم دفن و ختم بنده با احترامات کامل انجام می‌شد و آنان که مقابل در کاخ مرتکب این جنایت شده بودند به شکلی مجازات می‌شدند و آن وقت به تمام معنی یک مرد ملی از نظر نظام سلطنت معرفی می‌شدم.

به همین جهت از نهم اسفند ۳۱ دکتر مصدق دیگر به کاخ سلطنتی نرفت و حتی با شاه در هیچ کجا ملاقات نکرد، او به خوبی دریافته بود که همه توطئه‌ها زیر نظر شاه است و از سفیر آمریکا نیز کمک می‌گیرد.

با آنکه تمامی قسمت‌های طرح با دقت، به خوبی و به موقع اجرا گردید، تنها تیزهوشی و دقت و مراقبت شخص دکتر مصدق بود که از مهلکه نجات یافت.

جدول ۱۴۵۹

افقی:

۱- شعری سروده مهرداد اوستا- صدای درد ۲- پدر شعر نو- شهر ساحل عاج- فهرست غذا ۳- کوهی در کهگیلویه و بویراحمد- پرگویی- گل کرشمه- پیشوا ۴- آونگ- فرودگاه لندن ۵- از باشگاه‌های اسپانیا- جان پناه سرباز ۶- اجرای کار از جانب کسی- آشکار- مشک ۷- گشایش- بسیار کشنده- بالاپوش بلند ۸- کرم حشره- شرح داده شده- پیامبر صبور ۹- مروارید چشم- صورت – وب‌سایت ۱۰- ژنرال جنگ‌های انفصال- گناه کار- سیاه رنگ ۱۱- چک- کشتی جنگی ۱۲- ملحق شده- جمع مولود ۱۳- ترس و بیم- مادر وطن- عید ویتنام-ام‌البشر ۱۴- بدهی- انبوه- مسابقه دوچرخه‌سواری ۱۵- تکرار حرف دوازدهم- اثری از ناصر خسرو

عمودی:

۱- قطب مثبت- پایتخت مالزی ۲- دختر فاطمه (ع)- ارسی‌دوزی- زیان رسانیدن ۳- اغما- میراث- سم‌ها ۴- یازده- تن پوش زمستانی- فدراسیون والیبال ۵- مرکز کشور مالت- دانشمند- من و تو ۶- بندری در بلغارستان- سروده غرورآفرین- روش و طریقه ۷- مایه حیات- مرتجع- از جهات اربعه- انقلابی فرانسه که در حمام کشته شد ۸- نام قدیم کربلا- وام- حوله ۹- مردان- رونداز خفته- پاداش عمل- قلیل، اندک ۱۰- برق مثبت- جهانگردی- التماس‌کننده ۱۱- ماهی کنسروی- وسیله‌ای در اتومبیل‌های قدیمی که استارت جایگزین آن شده- در امان بودن ۱۲- پایتخت لتونی- راهنمایی کردن- محصول آب و صابون ۱۳- بزرگ‌تر- قهرمان وسترن- پری ۱۴- آتشگیره- بسیار خدمت‌کننده- سریع ۱۵- از توابع اصفهان- از شهرهای آلمان

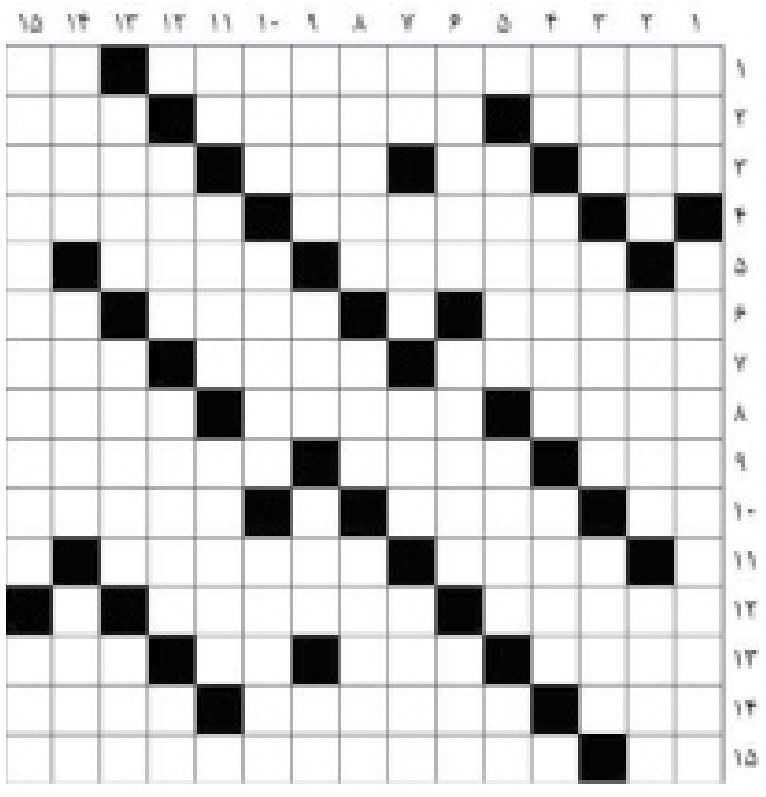

حل جدول ۱۴۵۸

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو ۴۶۲

۶		۴			۳	۹		۸
۷	۱		۸	۴	۶		۳	
۸		۵		۳		۶		۴
۵	۴			۹		۱		۳
	۸			۳		۲		۵
	۶			۷				۹
			۸		۷	۳	۲	
			۴	۱		۸	۵	
۱			۶		۲	۷		

حل سودوکو ۴۶۱

۸	۶	۲	۷	۴	۹	۳	۵	۱
۳	۴	۹	۵	۱	۶	۸	۷	۲
۱	۷	۵	۸	۶	۳	۴	۲	۹
۶	۲	۱	۹	۸	۵	۷	۴	۳
۴	۵	۷	۳	۲	۴	۹	۱	۶
۹	۳	۸	۱	۷	۴	۲	۶	۵
۲	۸	۳	۶	۵	۷	۱	۹	۴
۵	۹	۶	۲	۹	۱	۵	۳	۷
۷	۱	۴	۴	۳	۸	۶	۲	۸

سودوکو سخت ۱۱۱

	۷		۸	۳				۹
			۶			۵		۳
		۴	۷	۵			۸	
۱			۶		۳		۹	
			۲	۹	۴			۱
		۹		۸			۶	
			۲			۱		
			۴					۲
	۵	۷	۳					

حل سودوکو سخت